

مکثی بر اثر ارزشمند «لبخندِ شیطان»



اطلاع یافتیم که نویسندهٔ توانا و محبوبِ کشور ما «ببرک ارغند» رُمان «لبخندِ شیطان» را غرض مطالعهٔ علاقه مندان کتاب، به دست نشر سپاریده اند. با ایشان تماس گرفتیم، لطف کردند، کتاب را به آدرس فرستادند. «لبخندِ شیطان» از قطع و صحافت دلپسندی برخوردار است. نامی که برای این کتاب انتخاب شده است آنقدر مرا ذوقزده ساخت که تأخیر در مطالعهٔ آن را جایز ندیدم. وقتی کتاب را دریافت کردم ابتدا دغدغه داشتیم که نکند خوانش این اثر، طعم شوکرانی سایر رُمانهای این نویسنده ارجمند را - که قبلاً خوانده بودم - در کام تلخ سازد. راست بگوییم من تا کنون هیچ اثری افغانی را با جاذبه و گیرایی رُمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» نخوانده ام. «کفتر بازان» و «سفر پرنده گان بی بال» را دو دو بار مرور کرده ام. ایکاش امکان تهیه فیلم را میداشتم تا با فلمی ساختن این آثار یک بار دیگر برهه هایی از تاریخ پر از درد کشورم را زنده میساختم. خوشبختانه دغدغه ام محل نداشت. «لبخندِ شیطان» همانقدر خواندنی و تکاندنده و ژرف و هنری نگاشته شده بود که انتظارش را داشتیم. رُمان چنین می آغازد:

«اینجا نی صدای آذان است و نی نوبتِ نانِ ملا! اینجا مثلِ ده دانای خود ما، نی برق دارد نی نانمایی!»

با این جمله ساده رُمان آغاز میشود و ما را وارد محیط و جامعه یی میسازد که سالیان دراز در آتش جنگ و خرافات، عشق و نفرت سوخته است و هنوز هم میسوزد. من منتقد نیستم تا فراز و فرود این اثر ناب را آنچنان که لازم است به نقد بگیرم و بیان دارم. احساس من در مقام یک خواننده عادی این است: از خوانش این داستان واقعاً لذت بردم و سخت تکان خوردم.

خواندن عباراتی چون «نوبت نان ملا» و نبود «برق و نان وایی» و دیالوگهای روان و طبیعی داستان خاطرات تلخ و شیرینی را در ذهنم زنده ساخت. خودم را در کوچه پسکوچه های کشور جنگزده خودم یافتیم. یادم آمد که روزی همسایه مان به خانمش میگفت: نوبت نان ملاست، بلا در پس ما، مطلب شکم ملا را چرب کنیم که ما را در کدام توپ بسته نکند.»

رُمان لایه های مختلف جامعه را در بر میگیرد. از روشنفکر گرفته تا تاریکفکر و حزبی و مجاهد و تنظیمی و غیر تنظیمی، هر فرد وابسته به این اقشار و گروه ها به سطح و سویه خود گپ میزند. سر و صورت نویسنده دیده نمیشود. هر کدام از پرسوناژها با لهجه خود یعنی هراتی به لهجه هراتی، پنجشیری به لهجه پنجشیری، هزاره به لهجه هزاره گی گپ میزنند. به نظر من این اولین بار است که تمام اقوام کشور با لهجه های خود شان وارد یک داستان میشوند. که فکر میکنم کار سهل و آسانی نیست. به نظر من این سبک و شیوه نگارش کار داستان نویسی ما را وارد مرحله جدیدی میکند.

در رُمان میخوانیم: «میفهمی که پییرم شوقی قالینه. ای قالینچه موره به می روزا بیافته. امروز صبح ته کرده ... میگه کمی کش پیدا کرده. کشی یور مایم بگین، مگر خیلی گرونه. . . پییرم وقتی خوشحال میباشه از چشما یو فامیده میشه.»
و یا:

«از خیرشی، یک چند پیسه آمد. خوبه کربلاییم روی نداره که واسطه شه ... موگوفتم شی خودو قَت زبانداز دَک ندی، گوش نمو داد.»
و یا:

«به گرتَه و ایزارت که از تاشکند خریده ام یک نظر پرتافت نمیکنی؟ تکه و رومالها را تماشا نمیبینی؟ اول اونارو سیل بین بعد برو آش شان بیارا!»

رُمان «لبخند شیطان» یک آفریده بی بدیل وارزشمند است که با توانایی بینظیری - در یکهزار و یکصد و شصت و نه صفحه - به قلم کشیده شده است. نوع تاریخ است که در اوراق آن غمنامه مردم بلا کشیده ما به صورت استتیک و هنری باز آفرینی شده است. اگر بخواهیم تاریخ این دوران را از نظر بگذرانیم کافیهست رُمان «لبخند شیطان» را باز کنیم تا ببینیم که چی بر ما گذشته است.

زمانیکه خواندن رمان را به پایان رساندم، از خود میپرسیدم: چرا عشق بر نفرت غلبه ندارد
...؟ چرا سیاهی اصل است...؟ چرا و به چی جرمی ما را شکنجه میکنند و این لبخندِ

شیطان برای چیست؟

شناسنامه کتاب :

* لبخند شیطان

* جلد اول و دوم

* نویسنده داکتر ببرک ارغند

* چاپ اول

* تیراژ : پنجمصد نسخه

* تاریخ چاپ : خزان دوهزار وده میلادی

* طرح روی جلد : آریین دهقان

* نشر آینده